

# رمان معاصر فارسی

## نقد اجتماع

### با تأکید بر ده رمان برگزیده

**رحیمی:** سلام عرض می‌کنم خدمت حاضران محترم و استادان گرامی که به جلسه امروز تشریف آوردند. امروز در خدمت شما عزیزان بیست و چهارمین جلسه از سلسله نشست‌های نقد دانشجویی کتاب ماه ادبیات را برگزار می‌کنیم و در این جلسه قصد داریم کتاب نقد اجتماعی رمان معاصر فارسی، با تأکید بر ده رمان برگزیده، تألیف جناب آقای دکتر عسگر عسگری را نقد و بررسی کنیم. بنده در آغاز، گزارش مختصری درباره کتاب خدمت دوستان عرض می‌نمایم. کتاب نقد اجتماعی رمان شامل چند فصل است: فصل اول به مقدمه و کلیات طرح، بیان مسئله، سؤال‌های تحقیق، پیشینه، فرضیه‌ها و روش تحقیق اختصاص یافته است. در فصل دوم پیشینه ادبیات داستانی در ایران و جایگاه داستان در ادبیات کلاسیک فارسی (ادبیات منظوم و منظوم) بررسی شده و کتاب‌هایی مثل قابوس‌نامه، تذکرة‌الاولیا، مقامات حمیدی، سمک عیار، قصه حسین کرد شیبستری و سایر قصه‌ها تا دوره مشروطه معرفی شده است. چگونگی شکل‌گیری رمان فارسی، تحولات اجتماعی - سیاسی عصر قاجار، پیدایش صنعت چاپ در ایران، مطبوعات، تأسیس دارالفنون و نقش ترجمه، از دیگر مباحثی است که در فصل دوم بررسی شده است. در بخش دیگر این فصل، مؤلف محترم، رمان و انواع آن در ایران و تعاریف مختلف رمان را بیان و انواع رمان فارسی را مطرح کرده‌اند. مؤلف در صفحه ۴۴ به بحث رمان اجتماعی پرداخته و از رمان‌هایی مثل تهران مخوف، روزگار سیاه، اسرار شب و غیره بحث نموده است. از صفحه ۴۸ تا ۵۱ کتاب، اشاره‌ای به رمان‌های دوره پهلوی اول و پهلوی دوم و همچنین حوادث این دوره مشاهده می‌شود. فصل سوم مربوط به جامعه‌شناسی ادبیات است. در این فصل درباره رابطه جامعه و ادبیات صحبت می‌شود و دو مطلب مورد بحث قرار



- \* نقد اجتماعی رمان معاصر فارسی، با تأکید بر ده رمان برگزیده.
- \* عسگر عسگری حسنکلو.
- \* چاپ اول، تهران: نشر و پژوهش فرزندان روز، ۱۳۸۷.

#### اشاره

نشست نقد و بررسی کتاب نقد اجتماعی رمان معاصر فارسی، با تأکید بر ده رمان برگزیده، نوشته آقای دکتر عسگر عسگری؛ به همت کتاب ماه ادبیات در سرای اهل قلم برگزار شد. در این نشست، آقای دکتر پارسانسب و آقای فرزام حقیقی با حضور مؤلف کتاب و اجرای آقای حسینعلی رحیمی به نقد و بررسی کتاب مذکور پرداختند. آنچه می‌خوانید، متن ویراسته مباحث مطرح‌شده در این نشست است.



### دکتر پارسانسپ: بنده اظهار

خرسندی می‌کنم از اینکه دانشجویان ما کتاب‌ها و رساله‌هایی می‌نویسند که استحقاق و شایستگی چاپ پیدا می‌کند و در معرض استفاده و داوری همگان قرار می‌گیرد. یکی از این رساله‌های خوب و درخور توجه، رساله آقای دکتر عسگری است که معرف حضور دوستان می‌باشد. عناوین و سرفصل‌های کتاب را مجری محترم قرائت فرمودند و من دیگر آنها را متذکر نمی‌شوم. نکته‌ای که در نگاه اول به کتاب چشمگیر و قابل توجه است، علاقه و دقت و سواس گونه مؤلف در تألیف کتاب است و همین مسئله سبب شده است که اثر مذکور، اثری نظام‌مند و دارای پیکره‌ای خوب و مستحکم باشد. واقعیت این است که رمان و بررسی آن از منظر جامعه‌شناسی، فی‌نفسه دارای ارزشی خاص است؛ ضمن اینکه آقای عسگری هم به این مقوله توجهی خاص نموده و موضوع را به قدر لازم پرورانده‌اند؛ لذا تازگی موضوع و نگاه جالبی که به مقوله رمان شده است، از ویژگی‌های برجسته این کتاب است. اگر بنا باشد رمان فارسی بررسی شود، یکی از بهترین شیوه‌های بررسی، نقد جامعه‌شناختی است. من با وجود فرصت اندکی که در اختیار داشتیم، به دلیل علاقه و انگیزه‌ای که به تعقیب این مقوله دارم، کتاب را به دقت مطالعه کردم. نثر کتاب، نثری شسته و رفته، امروزی و کم‌غلط است و کتاب هم به خوبی به چاپ رسیده است؛ لذا کاری که عرضه شده است، قابل توجه است. واقعیت این است که کار داوری و نقد کتاب، کاری سخت و چالش‌برانگیز است. با وجود این، برای داشتن جامعه‌ای سالم و پویا، حتماً باید نقدی زنده و پویا داشته باشیم. من چند نکته ساختاری و احیاناً محتوایی را در زمینه نقد این کتاب، خدمت دوستان عرض می‌نمایم. برخی از این نکات جنبه پیشنهادی و استحسانی دارد؛ مواردی نیز وجود دارد که نظر شخصی بنده است و شاید مؤلف محترم با آنها موافق نباشد؛ مواردی نیز یافت می‌شود که می‌توان به عنوان لغزش‌های کار مطرح کرد و آنها را بررسی نمود. آنچه که در نگاه اول به نظر می‌آید، این است که ساختار کتاب تقریباً همان ساختار رساله است و نظمی که در طرح‌های پژوهشی برای دوره‌های کارشناسی ارشد و دکتری در نظر گرفته می‌شود، در این کتاب نیز به چشم می‌خورد؛ البته ما نمی‌توانیم فایده‌مندی، جذابیت و زیبایی این روش را منکر شویم. در این روش، اهداف کار، زمینه‌های کار، طرح مسئله، فرضیه‌ها، پرسش‌ها، زمینه‌های کار و منابع از همان آغاز مطرح می‌شود و در آخر فصول نیز خلاصه‌ای از فصل‌ها ارائه می‌گردد و چنین ساختاری مخصوص رساله و تحقیق دانشگاهی است و برای عرضه یک نظر و ایده به شکل تحقیقی دانشگاهی، مراعات چنین ساختاری ضروری است؛ اما آیا بهتر نبود مؤلف مقدمه و بحث‌های فصل اول را به صورت مقدمه‌ای که در کتاب‌ها می‌آید، ذکر می‌کرد؟ به این معنا که

می‌گیرد؛ یکی جامعه‌شناسی ادبیات است که با رویکرد جامعه‌شناسان به ادبیات به عنوان مقوله‌ای اقتصادی - اجتماعی مورد توجه قرار می‌گیرد و مقوله دیگر، جامعه‌شناسی در ادبیات یا جامعه‌شناسی ادبی است که به بررسی محتوا و فرم اثر ادبی و رابطه آن با جهان بینی یک دوره می‌پردازد. در این فصل، نظریات مختلفی از گلدمن، لوکاچ و دیگر نظریه‌پردازان مطرح می‌شود و در ادامه این فصل، که نقد جامعه‌شناختی رمان معاصر فارسی است، نظریه‌های نقد جامعه‌شناختی رمان، رابطه فرد و جامعه در رمان، پیشینه نقد جامعه‌شناختی ادبیات در ایران بررسی می‌شود. در پایان این بخش، مؤلف دلایل انتخاب این ۱۰ رمان را بیان کرده است. در حقیقت، فصل سوم و چهارم فصل‌هایی هستند که مبانی نظری بحث در آنها مطرح شده است. در فصل پنجم، که از صفحه ۱۱۹ آغاز می‌شود، مؤلف با ذکر مقدمه‌ای، به نقد ۱۰ رمان برگزیده می‌پردازد. در هر بخش ابتدا خلاصه‌ای از رمان در چند صفحه ذکر شده و بعد در قسمت نقد رمان، مؤلف به زندگی‌نامه و شرایط سیاسی آن دوره به طور مختصر اشاره نموده و در ادامه، نقد اجتماعی رمان به طور کامل بیان شده است. رمان‌های منتخب به ترتیبی که در کتاب ذکر شده است، عبارتند از: چشم‌هایش از بزرگ علوی، که به سال ۱۳۳۱ منتشر شده است، مدیر مدرسه، اثر جلال آل‌احمد، که در سال ۱۳۳۷ منتشر شده است، شوهر آهو خانم، از علی‌محمد افغانی (۱۳۴۰)، تنگسیر از صادق چوبک (۱۳۴۲)، سووشون، اثر سیمین دانشور (۱۳۴۸)، جای خالی سلوچ، اثر محمود دولت‌آبادی (۱۳۵۸)، باغ بلور، اثر محسن مخملباف (۱۳۶۵)، رازهای سرزمین من، اثر رضا براهنی (۱۳۶۶)، سمفونی مردگان، اثر عباس مصروفی (۱۳۶۸) و نیمه غایب، اثر حسین سناپور (۱۳۷۸). در پایان هم مؤلف توضیحاتی به عنوان تکمله ذکر کرده‌اند.

از ویژگی‌های مهم این کتاب که در انتخاب آن به عنوان کتاب مورد بحث در این جلسه مؤثر بوده است، این است که کتاب، پایان‌نامه دکتری جناب آقای عسگر عسگری است و از این نظر دارای ویژگی‌هایی است که برای مخاطبان، خصوصاً مخاطبان دانشجوی، قابل توجه است. در ادامه از جناب آقای دکتر پارسانسپ تقاضا می‌کنم آغازگر بحث امروز باشند. جناب آقای دکتر پارسانسپ عضو هیئت علمی دانشگاه تربیت معلم تهران هستند. همچنین ایشان در واحد تربیت معلم کرج، در گروه ادبیات داستانی، که از مؤسسان این گروه نیز به شمار می‌آیند، مشغول به تدریس هستند. از جمله آثار مهم ایشان می‌توان به کتاب‌های رمان تاریخی و نقد و تحلیل رمان‌های فارسی (۱۳۸۱) اشاره کرد. کتاب جامعه‌شناسی ادبیات نیز که انتشارات سمت وظیفه نشر آن را بر عهده دارد، هم‌اکنون زیر چاپ است و به زودی به بازار خواهد آمد. همچنین ایشان مقالاتی در حوزه ادبیات سنتی و مدرن تألیف نموده‌اند که در نشریات مختلف منتشر شده است. هم‌اکنون نیز مشغول تألیف دایرةالمعارف داستان‌های فارسی هستند که داستان‌های فارسی از آغاز تا مشروطه را در بر می‌گیرد. جناب آقای دکتر پارسانسپ در حوزه تألیف کتاب‌های درسی نیز سال‌ها فعالیت نموده و چند کتاب را به طور مستقل و مشترک در این حوزه تألیف کرده‌اند. کتاب‌های درسی هنر و ادب فارسی و نیز زبان و ادبیات فارسی برای مقاطع پیش‌دانشگاهی از تألیفات ایشان در این عرصه است.



تمام مواد و مصالح را به کار می‌گرفت و آن را به شکل مقدمه کتاب درمی‌آورد. عنوان‌های با شماره‌گذاری‌هایی که آمده است، نشان‌دهنده دقت کار است؛ اما معمولاً هیئت کتاب‌تألیفی به گونه دیگری است و با این حد از جزئی‌نگری‌ها و رده‌بندی‌ها متناسب نیست؛ لذا بهتر بود این مقدمات ادغام می‌شد و آقای عسگری بار دیگر این مقدمه را به شکلی دیگر و به صورت تلفیقی می‌نوشتند. وقتی رساله‌ای به کتاب تبدیل می‌شود، نباید ردپای رساله در کتاب مشاهده شود؛ اگرچه این کار، یعنی چاپ رساله به همان صورتی که بوده است، نوعی ادای امانت به حساب می‌آید، اما مخاطبی که کتاب را مطالعه می‌کند، کاری به رساله دانشگاهی ندارد و انتظاراتی که در رساله وجود دارد و محدود به استادان دانشگاه، یعنی استاد راهنما و استاد مشاور و استاد داور و به طور کلی مجموعه دانشگاهی است، با انتظاراتی که از کتاب وجود دارد، متفاوت است؛ چرا که کتاب دارای مخاطبان عام است. بنابراین به عقیده من مقدمه کتاب از این منظر نیازمند بازنگری است. نکته دیگر این است که مؤلف محترم در این اثر از *جامعه‌شناسی فوق ادبی اثر شوکینگ و جامعه‌شناسی ادبی اسکارپیت* گرفته تا آثار لوکاج، گلدمن و آدرنو را مطالعه و بررسی کرده‌اند؛ لذا پایه‌های نظری کار به خوبی فراهم شده است؛ اما وقتی دیدگاه‌های مختلف را کنار هم می‌گذاریم، متوجه می‌شویم که تفاوت‌های زیادی میان این نظریه‌ها وجود دارد. کسی مثل اسکارپیت، بیشتر از اینکه به جامعه‌شناسی ادبیات، یعنی متن و اثر ادبی بپردازد، جامعه‌شناسی کتاب را عرضه می‌کند و یک نظام اقتصادی را بر یک نظام ادبی هموار می‌کند؛ مثلاً در نظام اقتصادی قائل به تولید و توزیع و مصرف است و معتقد است کتاب نیز همین گونه است. به اعتقاد او مؤلف تولیدکننده است، ناشر به کار توزیع می‌پردازد و کسی هم وجود دارد که مصرف‌کننده است؛ بنابراین کتاب را در حد یک کالا می‌آورد. بعد مسائل حاشیه‌ای را بررسی می‌کند؛ اینکه کتاب چند چاپ خورده است و چاپ کتاب چگونه بوده است، این مسائل نوعی جامعه‌شناسی است که بهتر است جامعه‌شناسی کتاب نامیده شود. شیوه دوم، کار گلدمن و لوکاج است. اینها اثر ادبی را محصول آگاهی جمعی می‌دانند که مؤلف باهوش و باذکاوت، آن را از فیلتر ذهنی خود عبور داده و تألیف کرده است. نظریه‌پرداز دیگری نیز به نام پیری وجود دارد که درباره کتاب، زمینه و

عادت و عواطف را مطرح می‌کند؛ حال، نویسنده این چند مقوله، یعنی مکتب‌ها و نگاه‌ها و نظریه‌های مختلف را بررسی نموده و مبانی نظری کار را فراهم آورده است؛ اما آنچه که حاصل شده، با جامعه‌شناسی ادبیات متفاوت است. واقعیت این است که جامعه‌شناسی ادبیات با مقوله‌هایی مثل جامعه‌شناسی در ادبیات، جامعه‌شناسی ادبی و اجتماعیات در ادبیات متفاوت است. به اعتقاد من، نام کتاب، یعنی *نقد اجتماعی رمان معاصر فارسی*، با جامعه‌شناسی رمان تفاوت دارد. یک گزارش روزنامه‌ای را می‌توان از منظر اجتماعی نقد نمود و نام آن را نقد اجتماعی گزارش گذاشت؛ اما آیا رمان را نیز از این منظر می‌خواهیم بررسی کنیم و یا اینکه رمان نخست به عنوان اثر و پدیده‌ای ادبی، از نظر ساختار ادبی، برجسته و مورد توجه است. لذا به نظر من در انتخاب و گزینش این اصطلاحات و تعبیرات باید دقت بیشتری به کار گرفته می‌شد و مثلاً کتاب با عنوان «نقد جامعه‌شناسی رمان معاصر فارسی» به چاپ می‌رسید. کتاب‌های دیگری نیز با همین عنوان به چاپ رسیده است؛ مثلاً *اجتماعیات در ادبیات*، اثر مرحوم صدیقی، یا اثر آقای روح‌الامینی؛ اما این کتاب‌ها به ادبیات گذشته پرداخته‌اند و با ملاک‌هایی که امثال گلدمن می‌گویند، قابل بررسی نیستند؛ بنابراین به تصور بنده، اگر عنوان کتاب به «جامعه‌شناسی ادبیات» یا «جامعه‌شناسی رمان» تغییر می‌یافت، بهتر بود. در صفحات مختلف کتاب این عنوان‌ها به صورت‌های مختلفی به کار رفته است. مؤلف محترم در جاهای مختلف از تعابیر متفاوت «جامعه‌شناسی ادبیات»، «جامعه‌شناسی از طریق ادبیات»، «جامعه‌شناسی ادبی» و «تکمله‌ای بر اجتماعیات در رمان‌های برگزیده» استفاده کرده‌اند؛ لذا به اعتقاد من باید نویسنده تکلیف خود را مشخص می‌کرد و یکی از این تعابیر را بر تعبیرات دیگر ترجیح می‌داد و در همه موارد از این تعبیر استفاده می‌کرد. نکته دیگر این است که تحلیل‌های صورت گرفته بر این ده رمان، مبتنی بر کدام یک از نظریه‌های ادبی است؟ مبتنی بر جامعه‌شناسی در ادبیات است یا جامعه‌شناسی ادبیات؟ بر جامعه‌شناسی ادبی مبتنی است یا جامعه‌شناسی کتاب و یا اینکه مبتنی بر تحلیل محتواست؟ به تصور بنده این مسئله در اینجا روشن نیست و با وجود اینکه مقدمات و مباحث نظری به صورت کامل و خوب عرضه شده است، ترجیح نویسنده و روش کار مشخص نیست. رمان معاصر فارسی، رمان غربی نیست؛ بلکه رمان

بومی است. اگرچه اصطلاحات و ساختار و تکنیک را از غرب به وام گرفته است، ولی داستان‌های امروزی، داستان‌هایی کاملاً بومی است و باید با ملاک‌های خاص خود بررسی شود؛ بنابراین نظریه‌های امثال لوکاج و گلدمن چه بسا بر رمان‌ها و داستان‌های فارسی منطبق نیست. به عقیده من، نظریه‌های آنها را نمی‌توان دقیقاً بر رمان‌های امروزی فارسی منطبق کرد؛ ولی تکلیف خواننده باید روشن شود و خواننده باید بداند کدامیک از این روش‌ها برای مؤلف محترم ترجیح داشته و آن را مبنای کار خود قرار داده است. بنابراین در مقدمه کتاب از روشی که برای این تحلیل‌ها انتخاب شده است، ردپای مشاهده نمی‌شود، مگر در صفحه ۱۱۴ که تنها جایی است که از روش کار و انتخاب این روش صحبت شده است. مؤلف در این قسمت می‌گوید: «رمان صفحه‌ای است که فرد یا افرادی در آن خود را به خوانندگان عرضه می‌کنند. هیچ فردی در رمان وجود ندارد، مگر اینکه در نقطه تلاقی چند گروه یا چند ایده و ارزش قرار گرفته باشد؛ به همین دلیل در بررسی این آثار به شخصیت و شخصیت‌پردازی توجهی ویژه شده است». این یکی از روش‌هایی است که مؤلف بدان اشاره نموده است و بر این مسئله تأکید دارد که می‌خواهد تحلیل‌ها را بر اساس بررسی شخصیت‌ها ارائه دهد و این نکته قابل توجه است. مؤلف در ادامه می‌گوید: «نشان دادن و مقایسه تصویر داستانی و تصویر اجتماعی یک رخداده اجتماعی نیز از شیوه‌های دیگر توصیف جامعه‌شناختی است» و مقصودشان از این جمله این است که رخدادها و حوادث اجتماعی را نیز بررسی می‌کنند؛ بنابراین این مطالب تلویحاً به روش کار اشاره می‌کند. البته به عقیده من توصیف جامعه‌شناختی نیز جای بحث دارد؛ زیرا «توصیف» با تحلیل متفاوت است؛ اما نکته‌ای که می‌خواهم خدمت شما عرض نمایم، این است که در نهایت، کدامیک از این نظریه‌ها اساس و مبنای کار قرار گرفت و روش کار بر اساس کدامیک از این نظریه‌ها بنا شده است؟ لذا به نظر می‌آید آنچه مورد نظر مؤلف بوده و روشی که انتخاب شده است، باید به طور مفصل و مشروح بیان می‌شد.

نکته دیگر اینکه در فصول سوم و چهارم و پنجم، وقتی از لوکاج و گلدمن صحبت به میان می‌آید، در چندین مورد مسائلی مطرح می‌شود که به نظر می‌آید تکراری است و در جاهای دیگر نیز به این مسائل اشاره شده است، بنابراین اگر یک بار به طور مفصل به این مقوله پرداخته می‌شد، نیازی به تکرار آن در فصول دیگر نبود؛ برای نمونه، در فصل سوم، از صفحه ۵۳ تا ۷۳ به بحث جامعه و ادبیات، جامعه‌شناسی ادبیات، و جامعه‌شناسی در ادبیات اختصاص یافته است که بحثی لازم و ضروری است؛ بعد در فصل چهارم، مؤلف محترم در قسمت «پیشینه نقد جامعه‌شناختی ادبیات در ایران و نظریه‌های نقد جامعه‌شناختی رمان» مجدداً همین مباحث را مطرح کرده‌اند. در فصل پنجم، در قسمت «مروری بر نکته‌های مهم و بررسی جامعه‌شناختی ادبیات» نیز درباره همین مباحث مطرح شده است؛ لذا به عقیده من اگر مؤلف محترم در مقدمه بحث به این مسائل می‌پرداختند، دیگر نیازی به تکرار آن نبود؛ ضمن اینکه در فصل چهارم نیز با وجود اینکه عنوان آن «نقد جامعه‌شناختی رمان معاصر فارسی» است، عمده مباحث مربوط به جامعه‌شناسی رمان است و در پایان این قسمت، مؤلف به علل انتخاب رمان‌های برگزیده اشاره کرده و درباره جامعه‌شناسی رمان به شکل

خاص وارد بحث نشده‌اند. بنابراین به نظر من بهتر بود به جای «نقد جامعه‌شناختی رمان معاصر فارسی»، به «نقد جامعه‌شناختی رمان» به معنای اعم کلمه می‌پرداختند؛ زیرا در این قسمت هنوز وارد مقوله تحلیل رمان‌ها نشده‌اند.

نکته دیگری که لازم می‌دانم بدان اشاره نمایم، نحوه تحلیل رمان است. وقتی ما می‌خواهیم رمانی را تحلیل کنیم، به جامعه‌شناسی کتاب، یعنی همان کاری که اسکارپیت می‌کند، کاری نداریم؛ بلکه هدف ما تحلیل رمان از منظر تطابق ساختار درونی رمان با ساختارهای بیرونی است و وقتی از ساختار رمان سخن به میان می‌آید، مقصود فقط ساختار اجتماعی رمان نیست. رمان غیر از ساختار اجتماعی، دارای ساختار فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و حتی ساختار فکری و فلسفی است و در کنار اینها، ساخت ادبی رمان است که برتر از همه است. بنابراین برای یک رمان دست‌کم شش ساخت را می‌توان در نظر گرفت؛ ساخت ادبی برای ما که از منظر ادبیات به رمان نگاه می‌کنیم و در حقیقت ساخت درونی رمان است، در اولویت قرار دارد. حال باید ببینیم این ساخت درونی تا چه حد با ساخت‌های بیرونی، نظیر نهاد جامعه، نهاد خانواده، نهاد سیاست و نهاد اقتصاد منطبق است و تا چه حد توانسته است بر این نهادها اثر بگذارد و به چه میزان از این نهادها اثر پذیرفته است. بنابراین وقتی از این دیدگاه به موضوع رمان می‌نگریم، متوجه می‌شویم که مثلاً جای خالی سلوچ با وجود اینکه ساخت اجتماعی آن بسیار قوی است، ساخت اقتصادی نیز دارد و شاید یکی از مهم‌ترین مسائلی که دولت‌آبادی در جای خالی سلوچ مطرح می‌کند، نظام اقتصادی و مسائلی نظیر بیکاری، کمبود مشاغل، وجود شغل‌های کاذب و کم‌درآمد، فقر و ناداری و مواردی از این قبیل است که همه به اقتصاد بازمی‌گردد. بنابراین ساخت اقتصادی هم باید در کنار ساخت اجتماعی مورد توجه قرار گیرد؛ ضمن اینکه ساخت فرهنگی اثر هم در مقایسه با ساخت سیاسی، دارای ارزش و اهمیت بیشتری است.

در ادامه مباحث باید خدمت دوستان عرض نمایم که اظهارنظر دیگران درباره یک اثر و داوری خود نویسنده درباره اثر خود، مسائل ثانوی و اطلاعات حاشیه‌ای و تاریخچه‌ای است؛ لذا آنچه سبب زیبایی اثر است،

**پارسانسب: نویسنده، مکتب‌ها و نگاه‌ها و نظریه‌های مختلف را بررسی نموده و مبانی نظری کار را فراهم آورده است؛ اما آنچه که حاصل شده، با جامعه‌شناسی ادبیات متفاوت است. واقعیت این است که جامعه‌شناسی ادبیات با مقوله‌هایی مثل جامعه‌شناسی در ادبیات، جامعه‌شناسی ادبی و اجتماعیات در ادبیات متفاوت است.**

پارسانسب  
نویسنده  
مکتب‌ها و نگاه‌ها  
و نظریه‌های  
مختلف  
بررسی کرده

اظهارنظرهای دیگران و نقدهای تاریخچه‌ای نیست؛ بلکه تحلیل جوهر ادبی اثر است. حقیقت این است که بحث‌های حاشیه‌ای در دل تحلیل جامعه‌شناختی رمان قرار نمی‌گیرد؛ حال آنکه به نظر می‌آید آقای دکتر عسگری بیشتر به جامعه‌شناسی و تحلیل محتوا توجه دارند. به اعتقاد من اگر ساخت ادبی از اثر ادبی گرفته شود، این اثر برای کسانی که در حوزه ادبیات کار می‌کنند، دیگر ارزش توجه و نقد ندارد؛ مثلاً مدیر مدرسه و غریب‌زدگی، هر دو تألیف آل‌احمد هستند؛ اما هر کدام در حوزه‌های جداگانه بررسی می‌شوند. آنچه به حوزه ادبیات مربوط می‌شود، مدیر مدرسه است؛ زیرا اثری ادبی است و از لحاظ ادبی دارای ساختاری محکم است. به نظر من آقای دکتر عسگری بیشتر به مضامین و اندیشه‌ها و رگه و محتوای رمان‌ها توجه نموده و به همین دلیل از ساخت‌های دیگر غافل مانده است؛ برای نمونه، آنچه بر مدیر مدرسه جلال آل‌احمد غالب است، ساخت اجتماعی و ساخت فرهنگی است. مدیر مدرسه دارای شخصیت‌های فرهنگی با نگاه‌های فرهنگی و موضوع فرهنگی است. روابط افراد نیز در مجموعه‌ای فرهنگی به نام مدرسه، بر نظامی فرهنگی استوار است. البته در کنار این ساخت فرهنگی، مسائل اجتماعی، نظیر فساد اخلاقی و رشوه نیز به چشم می‌خورد؛ اما آنچه بر این اثر غالب است، ساخت فرهنگی است. بنابراین به عقیده من اگر نگاه تحلیل محتوا بر سایر تحلیل‌ها غلبه نمی‌کرد، قطعاً جنبه‌های ادبی و ساختارهای متناسب و اثرگذار بر این ساخت ادبی، بیشتر و بهتر نمایان می‌شد.

نویسنده محترم در جایی اشاره می‌کند «اثر ادبی همچون سند اجتماعی است»؛ من با این جمله موافق نیستم. به عقیده من اثر ادبی سند اجتماعی نیست؛ البته این جمله فقط در این کتاب بیان نشده است؛ من در چندین کتاب دیگر نیز به این جمله برخورده‌ام؛ حال آنکه به نظر من نمی‌توان به اثر ادبی به عنوان سند اجتماعی نگاه کرد. گزارش، مقاله، نقد و هر چیزی که در یک روزنامه یا کتاب چاپ می‌شود را نمی‌توان سند اجتماعی در نظر گرفت. درست است که اثر ادبی انعکاس‌دهنده مسائل اجتماعی و فرهنگی است، اما پیش از آنکه سند اجتماعی تلقی شود، اثر ادبی است و به همین دلیل است که ارزش بوف کور از نظر ما بیشتر از حاجی آقا است. واقعیت این است که اگر بخواهیم حاجی آقا را رمان به حساب آوریم، باید بپذیریم رمانی ضعیف و شعارگونه است؛ اما بوف کور اثری ادبی و هنری است. بنابراین اگر نویسنده محترم از این منظر می‌نگریستند، انتخاب‌هایشان به گونه دیگری بود؛ مثلاً من اگر به جای نویسنده بودم، سنگ صبور را بر تنگسیر ترجیح می‌دادم. اگر ما بخواهیم از منظر تحلیل محتوا به موضوع بنگریم، باید بپذیریم که آثار ادبی درجه دوم به‌راحتی از این منظر قابل بررسی هستند؛ مثلاً در مدیر مدرسه یا حاجی آقا هر صفحه‌ای را که باز کنیم، به نکته‌ای اجتماعی یا سیاسی برمی‌خوریم؛ در حالی که آثار ادبی والا این گونه نیستند. ساخت ادبی این آثار چنان منسجم است که به‌راحتی نمی‌توان به محتوای آنها پی برد و دقیقاً به همین دلیل است که معتقدیم آثار ادبی دارای ساخت منسجم و هماهنگ، بهتر می‌توانند مسائل درونی و عمیق جامعه را منعکس کنند؛ ضمن آنکه به سادگی هم این مسائل را لو نمی‌دهند.

همچنین به گمان من جای نمایه‌ای موضوعی در آخر کتاب خالی است و اگر مطالب کتاب با فهرستی موضوعی همراه بود، کار خوانندگان

راحت‌تر می‌شد. من در پایان عرایضم لازم می‌دانم از آقای دکتر عسگری که با تألیف این کتاب، زحمتی برای طرح موضوعات مربوط به آن فراهم آوردند، تشکری نمایم و برای ایشان آرزوی موفقیت می‌کنم.

با تشکر از جناب آقای دکتر پارسانسب. منتقد دانشجوی ما در این جلسه، جناب آقای فرزاد حقیقی هستند.



### حقیقی: عرض ادب و احترام دارم

خدمت دوستان و استادان گرامی. من پیش از اینکه بحث را درباره کتاب آغاز کنم، یادآوری نکته‌ای را خالی از فایده نمی‌بینم؛ جریانی در نقد ادبیات معاصر ما در حال شکل‌گیری است که ریشه در دانشگاه‌ها دارد. قطعاً صاحب‌نظران به اهمیت مطلب توجه دارند؛ چرا که جریان مسلط نقد معاصر ما، خاصه در حوزه داستان، در خارج از دانشگاه قرار دارد. سرانجام پس از سال‌ها بی‌توجهی گروه‌های زبان و ادبیات فارسی به ادبیات معاصر، این ادبیات آرام آرام جایش را به عنوان موضوعی مهم و قابل تأمل در بین گروه‌های ادبیات و بالطبع تحقیقات دانشگاهی باز کرده و می‌کند. هرچند اکثر نوشته‌های دانشگاهیان در این زمینه فاقد خلاقیت و نوآوری‌اند، اما گاهی آثار بدیع و باارزشی هم در میانشان دیده می‌شود، و این هم طبیعی است؛ چرا که در هر کاری خشو هست و در هر پدیده نوظهوری خامی بیشتری دیده می‌شود. اگر نوشته دانشگاهیان را به طور طبیعی در قالب یک مجموعه ببینیم، می‌توان تحول این مجموعه را دید و به فردای آن امید داشت. الان هم این تحول و تکامل تدریجی قابل تشخیص است، که البته تا تکامل نسبی راهی دراز در پیش دارد. این تحول کمی و کیفی، در گستره تحقیق و موضوعات آن هم قابل تشخیص است. در سال‌های اخیر، رفته رفته دانشجویان از تک‌نگاری به جریان‌شناسی ادبیات معاصر متمایل شده‌اند. در رساله‌های دکتری، به فراخور حال، این امر طبیعی به نظر می‌رسد؛ اما در پایان‌نامه‌های کارشناسی ارشد هم این رویکرد قابل تشخیص است. کتاب حاضر هم که در اصل، رساله دکتری آقای عسگری است، نشانه این توجه و تکامل است. این نکته هم خالی از فایده نیست که پایان‌نامه کارشناسی ارشد ایشان هم تک‌نگاری‌ای است درباره ابراهیم گلستان. این رویکرد به جریان‌شناسی ادبیات معاصر فارسی، به عقیده من به سمت نظریه ادبی، به معنای خردتر آن، سوق پیدا می‌کند. تصور می‌کنم در دهه بعدی، نقد معاصر ما در دانشگاه‌ها بر اساس نظریه ادبی به شکل خردتر آن شکل خواهد گرفت. من برای آغاز بحث درباره کتاب، لازم می‌دانم کمی به عقب برگردم و درباره ریشه‌های ادبیات معاصر در عهد مشروطه بحث کنم.

به قول شادروان مهدی اخوان ثالث، بزرگ‌ترین تحولی که در دوره مشروطه در ادبیات فارسی به وجود آمد، تغییر مخاطب است؛ به این

# صورت‌خیزیه بر این‌ده رمان‌های نظر به‌کدام‌یک از نظریه‌های ادبی

**پارسانسب: تحلیل‌های صورت‌گرفته بر این ده رمان، مبتنی بر کدام‌یک از نظریه‌های ادبی است؟ مبتنی بر جامعه‌شناسی در ادبیات است یا جامعه‌شناسی ادبیات؟ بر جامعه‌شناسی ادبی مبتنی است یا جامعه‌شناسی کتاب و یا اینکه مبتنی بر تحلیل محتواست؟ به تصور بنده این مسئله در اینجا روشن نیست و با وجود اینکه مقدمات و مباحث نظری به صورت کامل و خوب عرضه شده است، ترجیح نویسنده و روش کار مشخص نیست**

معنی که مخاطب درباری به مخاطب مردمی بدل می‌شود. طبیعی است که تغییر نگاه، تغییر فرم را با خود همراه دارد؛ که این خود بحثی بسیار جالب است که مجال دیگری می‌طلبد. غالب نویسندگان عصر مشروطه از دریچه ادبیات به مردم نگاه می‌کردند و ادبیات را برای مردمی که سده‌های متوالی در جهل و بی‌خبری به سر برده و به تعبیر براون، در دود تریاک چرت زده‌اند، برترین مرهم می‌دانستند؛ ادبیاتی که دردشان را به تصویر می‌کشد و گاهی دوا می‌کند و دردشان را هم تجویز می‌کند. در چنین نگاهی، آگاهی‌بخش بودن ادبیات، مهم‌ترین تفسیر و کارکرد ادبیات دانسته می‌شود. این نگاه تا حدی است که حتی بر شاعران سنتی هم اثر می‌گذارد. برای نمونه، می‌توان از ایرج میرزا نام برد که از نظر فکر و فرم، ادامه جریان ادبی قبل از خود است و در اصطلاح، اجتماعیت و مسائل انتقادی در دیوانش بسیار پررنگ است. طبیعی است که ادبیات و اجتماع رابطه‌ای مستقیم دارند. پس می‌توان همپای این تحولات ادبی را در جامعه و حتی قبل از آن هم دید. در اوان مشروطه اندیشه‌های چپ تازه‌راه‌یافته به فضای فکری ایران منسجم شده و به شکل‌گیری نخستین احزاب چپ منجر می‌شوند. تأثیر اندیشه‌های چپ در ادبیات مشروطه، مسئله‌ای قابل تأمل است. حتی در دیوان ایرج هم نمونه‌هایی از این تأثیر دیده می‌شود؛ برای نمونه، می‌توان به قطعه «کارگر و کارفرما» اشاره کرد که از منظر تاریخی، از نمونه‌های مهم این جریان به شمار می‌آید. فعالیت چپ در دوره رضاخان به محاق می‌رود و پس از سقوط رضاخان، مهم‌ترین تشکیلات چپ در ایران، یعنی حزب توده، شکل می‌گیرد. آرای صاحب‌نظران چپ بعد از سقوط رضاخان درباره ادبیات به‌خوبی از آثار و نشریاتشان آشکار است؛ اما درباره آرای بزرگ‌تران این جریان، مثل سلیمان میرزا اسکندری، که قبل و بعد از رضاخان فعالیت می‌کرد، کمتر بحث شده و شاید بتوان آرای چنین افرادی را با آرای نسل بعد، که برخی یکسره تحت تأثیر نگره‌های مارکسیستی درباره ادبیات بودند، مقایسه کرد. با باز شدن فضای سیاسی کشور در دوره نخست حکومت محمدرضای جوان، رویکردهایی تازه در ادبیات دیده می‌شود. بزرگ علوی با انتشار *ورق‌پاره‌های زنان*، سنگ بنای ادبیات زندان در فارسی را بنا می‌نهد و محمود اعتمادزاده (م. ا. به‌آذین) با نگارش دختر

رعیت، نخستین اثر ادبیات کارگری را خلق می‌کند، که البته این اقوال معروف است و می‌توان در هریک از اینها چون و چرا کرد. به گمان من، نگاه مردمی در ادبیات و نگاه چپ تا سال‌ها و حداقل در بسیاری از آثار مطرح فارسی تا قبل از انقلاب ۵۷، اگر نه غیر قابل تفکیک، که بسیار نزدیک به هم بوده است.

توجه بیش از حد به پیام‌رسانی در این ادبیات، که جز سال‌های بعد از کودتا، تمام دوران پس از رضاخان تا انقلاب را در بر می‌گیرد، گاهی باعث نزدیک شدن ادبیات و خاصه شعر به شعار می‌شود. این ادبیات در شعر دهه چهل با سردمداری کسانی چون سیاوش کسرای و نعمت میرزازاده شناخته می‌شود و در ادامه، فعالیت‌های خسرو گل‌سرخ و سعید سلطان‌پور، به قول منتقدان تبدیل به ادبیات چریکی می‌گردد. این گرایش‌های حاد در شعر، به تعبیر نیوتن در فیزیک، خواه ناخواه واکنشی با همین قدرت در جهت مخالف دارد و جریان‌هایی از شعر به اصطلاح غیرمتعهد - از نظر منتقدان چپ - رواج می‌یابد. شعر حجم، مشهورترین حرکت شعری این جریان است. جز آن، از موج نو، شعر پلاستیک و شعر ناب هم نام برده‌اند، که البته در اکثر موارد، تشخیص و تفکیک مدلول این دال‌ها سخت و غیرممکن است.

در این دوره در داستان نیز فراز و فرودی، البته نه به شدت شعر، به وجود می‌آید. به جز بزرگ علوی و به‌آذین، می‌توان از علی‌اشرف درویشیان، فریدون تنکابنی، منصور یاقوتی، صمد بهرنگی و بسیاری دیگر نام برد.

در برابر این جریان، عده‌ای دیگر هم در داستان راهی متفاوت برگزیدند؛ کسانی همچون کاظم تینا و جعفر شریعتمداری به خلق آثاری گاهی بدیع، اما اکثراً انتزاعی پرداختند که اهالی ادبیات روی خوشی به آنان نشان نمی‌دهند. در کنار اینان می‌توان به یکی از منسجم‌ترین، اثرگذارترین و شاید مطرح‌ترین جریان‌های ادبی معاصر ما، خاصه در داستان‌نویسی، اشاره کرد؛ جنگ اصفهان و مشهورترین چهره آن، هوشنگ گلشیری، که در آن زمان بارها به فرمالیست بودن متهم می‌شوند. باید توجه داشت این خطاب بدترین ناسزایی بوده که به اهالی ادبیات گفته می‌شده است؛ در حالی که جانب‌گیری سیاسی و دغدغه اجتماعی گلشیری، در *شازده احتجاب* و حتی *کریستین و کید*، که تا امروز هم باعث شدیدترین انتقادات از گلشیری شده است، دیده می‌شود. کشف این نگاه گلشیری، به ابزار یا دقتی احتیاج دارد که گویا منتقدان مخالف به فراخور زمان از دریافت آن محروم بوده‌اند. این دوقطبی شدن، در نمایشنامه‌نویسی هم دیده می‌شود. کسانی همچون عباس نعلبندیان و بهمن فرسی و نمایشنامه‌نویسان کم‌کارتی، همانند *خجسته کیا و داود آریا*، به ادبیاتی می‌پردازند که بنا بر گفته برخی از منتقدان، آبیکی و تحت تأثیر مستقیم ادبیات ایزورد اروپاست. برخی از این انتقادات را می‌توان در کتاب *گرایش‌های متضاد در ادبیات ایران* عبدالعلی دستغیب دید. در مقابل ایشان، نمایشنامه‌نویسانی همانند شادروان غلامحسین ساعدی و محسن یلفانی به ادبیات متعهد اعتقاد داشته‌اند و در راه آن بارها به شکنجه و حبس دچار شدند.

مشهور است که هر ادبیاتی منتقد خاص خودش را می‌آفریند. این گفته اگر جهان‌شمول نباشد، در دهه‌هایی از ادبیات ما مصداق دارد.

در نقد هم این نگاه دوقطبی به وضوح قابل تشخیص است. نخستین کتاب نقدی که از منظری نوین و آشنا با مکاتب اروپایی نوشته شد و گوشه چشمی هم به ادبیات معاصر فارسی داشت، کتاب *رنالیسم و ضد رنالیسم* از سیروس پرهام، یا همان دکتر میترا، منتقد پرآوازه دهه سی است. پرهام در این کتاب به تحلیل مکتب‌های مختلف می‌پردازد و در آخر، هر آنچه جز رنالیسم را نفی می‌کند و باید توجه داشت رنالیسم مورد نظر او از چاشنی چپ خالی نیست. جز ایشان، از چهره‌های معروف دیگری هم می‌توان نام برد؛ فی المثل می‌توان از باقر مؤمنی یاد کرد که مجموعه *ادبیات مشروطه* او معرف حضور دوستان هست و آرای انتقادی او در مقدمه کتاب‌های این مجموعه و مطالب پراکنده و از همه واضح‌تر، در کتاب *ایران در آستانه انقلاب مشروطیت و ادبیات مشروطه* دیده می‌شود. منتقد دیگری که از این منظر می‌نویسد، استاد عبدالعلی دستغیب است؛ منتقدی که نقد و سرودن شعر را در دهه چهل آغاز کرد، شعر را در همان زمان رها کرد، اما تا امروز در نقد فعال است. در بنیادهای نقادی ایشان هم تغییری عمده حاصل نشده است. طبیعی است که منتقدان دیگری هم در نقطه برابر ایشان قرار دارند که برای نسل امروز چندان شناخته شده نیستند، و معروف‌ترین این منتقدان که به طور مستقل در قیل از انقلاب کتابی هم چاپ کرده‌اند، اسماعیل نوری علاست. با این مختصری که گفته شد، شاید بتوان به این سؤال پاسخ داد که چرا - مثلاً - شاملو و اخوان هر بار که از شعر سهراب سپهری نامی آورده شده است، به طعن و گاهی به طنز از آن یاد کرده‌اند. و باید توجه داشت که شعر سهراب به تعبیر فروغ، از انسان و زندگی حرف می‌زند. سخت‌ترین حمله‌های اخوان و به تبع او، شفیی کدکنی و عده‌ای دیگر را می‌توان در آرای آنان نسبت به شاعران شعر حجم و موج نو، همچون یدالله رویایی و احمد رضا احمدی، دید. همه اینها به گمان من فضا را برای نگرش نقد اجتماعی رمان فارسی آماده کرده است.

مقدمه طولانی شد. به بحث درباره کتاب بپردازم. برخلاف روش معمول، صحبتیم را از آخر کتاب، از فهرست منابع آغاز می‌کنم. منابع مرتبط خوب دیده شده است؛ اما برخی از منابع نیاز به تأمل دارند.

**پارسانسب: اظهار نظر دیگران درباره یک اثر و داوری خود نویسنده درباره اثر خود، مسائل ثانوی و اطلاعات حاشیه‌ای و تاریخچه‌ای است؛ لذا آنچه سبب زیبایی اثر است، اظهار نظرهای دیگران و نقدهای تاریخچه‌ای نیست؛ بلکه تحلیل جوهر ادبی اثر است. حقیقت این است که بحث‌های حاشیه‌ای در دل تحلیل جامعه‌شناختی رمان قرار نمی‌گیرد؛ حال آنکه به نظر می‌آید آقای دکتر عسگری بیشتر به جامعه‌شناسی و تحلیل محتوا توجه دارند.**

پارسانسب  
دیگران درباره یک اثر

گاهی برای گسترده و همه‌جانبه‌تر شدن بحث، استفاده از منابعی که با جهت‌گیری‌های خاص نوشته شده‌اند، مفید است؛ اما باید با احتیاط با آنها روبه‌رو شد و این همان مطلبی است که مؤلف محترم درباره برخی از منابع که به ارجاع رعایت کرده و درباره صحت و سقم آنها بحث کرده‌اند. برخی از این منابع و بحث پیرامون آنها را می‌توان در صفحات ۱۸۶، ۲۰۷، ۱۹۵ و ۲۰۹ دید. جز این منابع که در کل باید محتاطانه با آنها برخورد کرد، آثاری از محققان برجسته هم دیده می‌شود، که گاهی اشتباهاتی در آثارشان راه یافته است؛ حال این اشتباهات ممکن است به دلیل بی‌توجهی مؤلف باشد، یا روشن شدن نکاتی تازه پس از زمان نگارش، یا هر چیز دیگر. برای نمونه، در صفحه ۳۹ مترجم کتاب *ژیل بلاس کرمانشاهی* قید شده است و به پیدایش رمان فارسی کریستف بالایی ارجاع داده‌اند. بالایی محقق برجسته است؛ با وجود این، امروز می‌دانیم که مترجم ژیل بلاس، میرزا حبیب اصفهانی است. در جای دیگر، در صفحه ۱۶۹ به استناد نوشته دکتر پاینده، سیمین دانشور را نخستین نویسنده زن ایرانی دانسته‌اند؛ که می‌دانیم چنین نیست و پیش از بانو دانشور، ایراندخت تیمورتاش در ۱۳۰۹ دختر تیره‌بخت و زهرا خانلری کیا پروین و پرویز را در ۱۳۱۲ نوشته‌اند. نکته دیگر اینکه برخی از آثار می‌توانستند دستگیر جناب دکتر عسگری شوند. یکی از این منابع، رساله دکتری جامعه‌شناسی آقای محمدرضا شادروست؛ رساله‌ای به عنوان *پژوهشی در داستان کوتاه فارسی از آغاز تا ۱۳۵۷*، که از این رساله جناب دکتر پارسانسب هم در تألیف رساله‌شان، *رمان تاریخی*، سود برده‌اند. دکتر شادرو از ششصد - هفتصد منبع استفاده کرده‌اند که می‌شد جز تحلیل‌های رساله، از طریق آن به سایر منابع هم دسترسی پیدا کرد و آرزو می‌کنم این رساله روزی منتشر شود. بعضی از مقالات هم می‌توانستند کمک خوبی باشند؛ مثلاً مقاله بلند استاد صفا درباره ادبیات داستانی پیش از اسلام که در چند شماره بررسی‌های تاریخی، در سال‌های ۴۹-۵۰ منتشر شد؛ یا سلسله مقالات زنده‌یاد جمال‌زاده در مجله گوه‌ر در اواسط دهه پنجاه درباره فابل‌نویسی و حکایات حیوانات در ادبیات فارسی، که نشانی این مقاله از فهرست افشار و به تبع او از کتاب *قصه‌نویسی جمال‌زاده به همت دهباشی* هم فوت شده است.

مباحث و آثاری هم هست که می‌شد در خلال بحث‌های کتاب به آن اشاره کرد؛ مثلاً در صفحه ۱۸، جایی که درباره ادبیات عصر صفوی صحبت می‌شود، جای *روضه الشهدا* خالی است؛ یا در صفحه ۳۱، زمانی که از لحن شخصیت بحث می‌شود، می‌شد در کنار تلاش‌های شادروان دهخدا، از مؤیدالممالک فکری ارشاد، کمال‌الدوله وزیری و عده‌ای دیگر که از نخستین نمایشنامه‌نویس‌های زبان فارسی بوده‌اند و در آفریدن لحن و تشخیص بخشیدن به شخصیت‌های نمایشنامه‌هاشان کوشیده‌اند، نامی برده شود.

از ادبیات غرب می‌گذرم و فقط به *تریسترام شندی* اشاره می‌کنم. می‌شد در صفحه ۳۵، جایی که از مهم‌ترین سرچشمه‌های رمان در غرب بحث می‌شود، به این اثر لارنس استرن هم پرداخته شود؛ اثری که جریانی به نام *شندی‌ایسم* را در پی داشت و برخی آن را نیای آثار پست‌مدرن می‌دانند و سال‌ها پیش توسط ابراهیم یونسی به فارسی برگردانده شده است. البته این مسائل می‌تواند سلیقه‌ای باشد و مؤلف



از تولدی دیگر فروغ فرخزاد این طور ضبط شده است: دست‌هایم را در باغچه می‌کارم / سبز خواهم شد، می‌دانم؛ می‌دانم؛ می‌دانم / و قناری‌ها / در گودی انگشتان جوهری‌ام / تخم خواهند گذاشت. برای خواننده آشنا واضح است که فروغ «قناری» نیاورده و «پرستو» گفته است. من با توجه به تحریقاتی که در شعر برخی از شاعران معاصر راه یافته است، یا تغییراتی که خودشان داده‌اند، تا جایی که می‌شد، به نخستین جاهایی که تولدی دیگر چاپ شده بود، مراجعه کردم و دیدم همه جا همین «پرستو» ذکر شده است، نه «قناری»، و این شاید از همین مسائل رایج ویرایشی باشد که گریبان غالب آثار ما را گرفته است. به کتاب بازگردیم.

درباره انتخاب کتاب‌ها دو نکته به نظر می‌رسد؛ نخست اینکه به نظر می‌رسد رئالیسم اساس انتخاب این ۱۰ اثر بوده است؛ البته به انواع مختلف رئالیسم هم توجه داریم. طبیعی است که رئالیسم نیمه غایب با رئالیسم چشم‌هایش یا شوهر آهو خانم تفاوت دارد. اگر شوهر آهو خانم را اثری رئالیستی متعلق به قرن نوزدهم بدانیم، می‌توان سووشون را اثری متعلق به اوایل قرن بیستم و مثلاً نیمه غایب و سمفونی مردگان را در اصطلاح، نئورئالیسم دانست. اگر جز رئالیسم، شاخص‌های دیگری هم در نظر گرفته می‌شد، انتخاب‌ها به هم نزدیک‌تر می‌گردید و بالطبع جمع‌بندی و نتیجه‌گیری راحت‌تر و به نسبت کار، دقیق‌تر می‌شد؛ مثلاً در کنار شوهر آهو خانم و جای خالی سلوچ، شکر تلخ جعفر شهری قرار می‌گرفت، که در آن هم زن در حفظ خانواده می‌کوشد؛ یا از آثاری که به تاریخ معاصر گوشه چشمی دارند، بیشتر استفاده می‌شد؛ مثلاً در کنار سووشون و حتی رازهای سرزمین من، تریلوژی زنده‌یاد احمد محمود، یعنی همسایه‌ها، داستان یک شهر و زمین سوخته قرار می‌گرفت و از همین منظر، به جای سمفونی مردگان، سال بلوا، اثر دیگر معروفی، می‌آمد.

من نیز با دکتر پارسانسب هم عقیده‌ام که هرچه ادبیات شکلی هنری‌تر و پیچیده‌تر داشته باشد، بهتر می‌تواند نشان‌دهنده پیچیدگی‌های جامعه باشد. به گمان من، خودآگاه نویسنده در آثار درجه دوم ادبی، مثل مدیر مدرسه، بر ناخودآگاه فردی یا قومی‌اش تسلط بیشتری نسبت به آثار ممتاز ادبی دارد. این تفوق اجازه نمی‌دهد برخی از مسائلی که شاید

محترم نیازی به طرح آنها نباشند. جز این، مواردی هم هست که قابل بازیابی است. در صفحه ۲۶، ستارگان فریب‌خورده یا حکایت یوسف‌شاه آخوندزاده رمان خوانده شده، که داستان کوتاه است و تا جایی که در خاطر دارم، در آخر کتاب چاپ ایران آمده است. نظیر این اشتباه را در صد سال داستان‌نویسی ایران حسن عابدینی هم می‌بینیم. در صفحه ۳۳ از قول باختین نقل شده است: «عالی‌ترین نمونه‌های رمان اروپایی کاملاً خالی از عناصر عاشقانه‌اند». این جمله به این شکل و به این دقت، مثال نقض فراوان دارد و شاید در اصل مطلب با فید یا تفسیری همراه بوده است، که چون به منبع اصلی مراجعه نکردم، به قطع و یقین نمی‌توانم درباره‌اش اظهار نظر کنم.

در صفحه ۴۰ مرقوم شده است: «اغلب محققان رمان فارسی، آن را به دو شاخه اصلی رمان تاریخی و رمان اجتماعی تقسیم کرده‌اند». این مطلب به گمان من قابل تأمل است. اگر منبع یا نام این منتقدان ذکر می‌شد، راحت‌تر می‌شد درباره آن صحبت کرد. از این دست مسائل باز هم در کتاب دیده می‌شود؛ همچون رویکرد عرفان‌گرایانه سمفونی مردگان در صفحه ۱۱۳ و ...، که از آنها می‌گذرم.

درباره شکل ظاهری کتاب و فرم پایان‌نامه‌ای آن هم جناب دکتر پارسانسب توضیحات لازم را بیان فرمودند و من مکرر نمی‌کنم. از اشکالات تئری و مطبعی هم سعی می‌کنم سریع بگذرم. معمولاً اغلاط مطبعی را خواننده درمی‌یابد اما تصحیح برخی از اغلاط، همچون تاریخ‌ها، احتیاج به دقتی بیشتر دارد. نمونه‌ای از این اغلاط را می‌توان در ذیل چشم‌هایش دید. دستگیری پنجاه و سه نفر در ۱۳۱۵ قید شده، که صحیح آن اردیبهشت ۱۳۱۶ است. در ضبط تاریخ‌ها دوگانگی‌ای هم در تایپ دیده می‌شود. بعضی از این تاریخ‌ها، مثل زمان حیات محمدظاهر میرزا در صفحه ۲۳، از چپ به راست نوشته شده است و برخی، همچون قائم‌مقام در صفحه ۲۵، از راست به چپ. نکات ویرایشی این‌چنینی باز هم دیده می‌شود؛ مثلاً تاریخ تولد برخی از نویسندگان ذکر شده، اما برای برخی دیگر، همچون افغانی، دولت‌آبادی و براهنی، ذکر نشده است. در چاپ بعدی می‌توان همه این مسائل را به راحتی تصحیح کرد و این مسائل مختص این کتاب نیست؛ مثلاً در همین کتاب، در صفحه ۲۰۶ و در بخش منقول از رازهای سرزمین من رضا براهنی، بخشی



# از منظر تحلیلی محتوا موضوع بنگریم آثار ادبی درجه دوم به راحتی از

**پارسا نسب: اگر ما بخواهیم از منظر تحلیل محتوا به موضوع بنگریم، باید بپذیریم که آثار ادبی درجه دوم به راحتی از این منظر قابل بررسی هستند؛ مثلاً در مدیر مدرسه یا حاجی آقا هر صفحه‌ای را که باز کنیم، به نکته‌ای اجتماعی یا سیاسی برمی‌خوریم؛ در حالی که آثار ادبی والا این گونه نیستند.**

من به گفته مؤلف صحنه می‌گذارم که در خلأ نمی‌توان بحث کرد و خواننده حتماً باید شمه‌ای از داستان مورد بحث را بداند؛ اما از آنجا که این خلاصه داستان‌ها با ذکر پی‌رنگ داستان و به قولی، طرح روابط علت و معلولی همراه شده است، به نظر می‌رسد حجم غالب بخش دوم را بحث‌های پیرامونی در بر گرفته است؛ خاصه که خلاصه این داستان‌ها در بسیاری از آثار آمده است؛ از جمله صد سال داستان نویسی ایران یا مجموعه چندجلدی خانم میمنت میرصادقی با عنوان *رمان‌های معاصر فارسی* که اختصاصاً به پی‌رنگ داستان‌ها پرداخته است، و آثار دیگری نظیر دانشنامه‌ها و ...

با این توضیح، شاید بهتر بود مؤلف محترم از ذکر مجدد و تفصیلی خلاصه‌ها خودداری می‌کردند و به جای آن بر وسعت نقد می‌افزودند، یا در کنار این خلاصه‌ها صفحات بیشتری به نقد پرداخته می‌شد؛ چرا که در شکل حاضر، حجم غالب نقدها را خلاصه و پی‌رنگ داستان‌ها در بر گرفته و نقد اجتماعی، که بحث اصلی کتاب است، کم‌فروغ مانده است. مطلب دیگر اینکه زمانی که فصل نخست کتاب را می‌خوانم، نمی‌دانستم قرار است در بخش دوم با چه میزان و روشی در نقد روبه‌رو شوم. ذهنم از بیرون کشیدن و تفکیک - در اصطلاح - اجتماعیات، به تبیین - مثلاً - علل گرایش نویسندگان - در اصطلاح - نسل اولی، همچون علوی، به‌آذین و چوبک، به داستان پلیسی، یا شکل یافتن ادبیات توراتی پس از ۲۸ مرداد در آثاری نظیر *یکلیا و تنهایی او*، *ملکوت*، *مرد گرفتار*، و یا تحلیل دلیل اغتشاش در *فرم سنگ صبور* و *سفر شب* و مسائل باربیط و بی‌ربیط دیگری معطوف شد. شاید اگر چارچوب دقیق نظریه‌ای که قصد داشتند از منظر آن بحث کنند، مشخص می‌شد و در همان بخش اول، آرای منتقدان نظریه‌مورد ارجاع را در متنی به شکل عملی نشان می‌دادند، نظام نظری کتاب بهتر تبیین می‌شد. آخرین نکته‌ای که باید مطرح کنم، ارتباط میان این دو بخش است. در آثار انتقادی، که بین مکاتب و نظریه‌های ادبی غرب و ادبیات ایران کار تطبیقی انجام می‌دهند، کمابیش حدی از ناکامی وجود دارد و من تصور نمی‌کنم این مسئله تنها مختص ما باشد؛ چراکه دریافت یک بحث، یک نظریه‌ی خاصه در معنای عام آن و تطبیق آن با ادبیاتی دیگر، که

حتی بر خود نویسنده چندان روشن نیست، در اثر تجلی یابد؛ مثلاً در *سنگ صبور*، که به آن اشاره کردند. یا از دیگر آثار دهه چهل می‌توان به *سفر شب* بهمن شعله‌ور و *شازده احتجاب* زنده‌یاد هوشنگ گلشیری، و از آثار متأخر نیز *همنوایی شبانه* ارکستر چوب‌ها از رضا قاسمی، یا *من ببر نیستم*، پیچیده بر بالای خود تا کم از محمدرضا صفدری اشاره کرد؛ آثاری که از منظر فرم هم شباهت‌های ظریفی با هم دارند. البته معتقدم این آثار برای بحث در کتاب اول در نقد اجتماعی کمی سنگین بود و صحبت بیشتر ناظر به آثار بعدی است که در این زمینه نوشته می‌شوند. حقیقت این است که نمی‌خواستم درباره‌ی تک تک انتخاب‌ها صحبت کنم؛ چرا که در اینجا سلیقه و نظر شخصی نقش پررنگ‌تری دارد؛ اما کتابی هست که تصور می‌کنم درباره‌ی آن اتفاق نظر بیشتری وجود داشته باشد و آن، *همسایه‌های شادروان احمد محمود* است که به گمان من، مهم‌ترین رمانی است که از جریان بررسی کنار گذاشته شده است. *همسایه‌ها* در ۱۳۴۵ نوشته شده و قطعاتی از آن در همان زمان در مجلات فردوسی، *پیام نوین* و ... منتشر شده است و سرانجام در ۱۳۵۳ با ویرایشی، به شکل کتاب انتشار می‌یابد. احمد محمود به این دو تاریخ در جاهای مختلفی اشاره کرده است؛ مثلاً در حکایت حال گفت‌وگو با لیلی گلستان و نامه به عبدالعلی دستغیب. در تحقیقات ادبی معمولاً تاریخ چاپ اثر ملاک است. با توجه به این مطلب و ویرایش تازه کتاب، در وقت چاپ بهتر است *همسایه‌ها* را متعلق به همان زمان نشر - ۱۳۵۳ - بدانیم؛ تاریخی که در بین ۱۳۴۸ *سوشون* و ۱۳۵۸ *جای خالی سلوچ* قرار می‌گیرد و خلأ این دهه، که از دوره‌های مهم ادبیات معاصر فارسی است، را پر می‌کند.

جز این مسئله تاریخی و در اینجا شاید عرضی، در *همسایه‌ها* جوهره‌ای وجود دارد که در ارتباط با کتاب حاضر برجسته می‌شود. همان طور که گفته شد، اساس انتخاب این ۱۰ اثر، رئالیسم بوده است؛ هر چند که برخی، از جمله زنده‌یاد هوشنگ گلشیری، در رئالیسم *همسایه‌ها* بحث کرده‌اند، با توجه به تفاوت‌هایی که ممکن است رئالیسم ایرانی با - مثلاً - رئالیسم روسی داشته باشد، من باور دارم که *همسایه‌ها* از درخشان‌ترین، یا درخشان‌ترین اثر رئالیستی زبان فارسی است و قلم خوردن آن از آثار مورد بحث کمی عجیب. مجدداً تأکید می‌کنم در بحث درباره‌ی انتخاب‌ها، سلیقه نقش بیشتری دارد و کمتر جای چون و چرا وجود دارد.

چند نکته‌ای هم درباره‌ی ساختار کتاب عرض کنم. کتاب *نقد اجتماعی رمان* از دو بخش تشکیل شده است؛ بخش اول مربوط به تئوری‌های داستان و نظریه‌هایی است که به بحث درباره‌ی جامعه و ادبیات می‌پردازند، و بخش دوم هم به نقد عملی رمان فارسی اختصاص دارد. به گمان من، بخش اول از بحث‌های راهگشا در زبان فارسی است؛ چرا که همان طور که گفته شد، در نگارش این بخش، منابع و آرای مختلفی دیده شده و بحث‌ها به نسبت قوام یافته‌اند. بخش دوم، بخش اصلی کتاب است. در این بخش در ذیل هر یک از رمان‌ها نخست خلاصه و طرح داستان بیان شده، بعد به اختصار به زندگینامه و دیگر آثار نویسنده پرداخته شده است و سرانجام به نقد اجتماعی و در مواردی به نقد ساختارگرایانه. شاید می‌شد در ذکر خلاصه داستان‌ها اختصار بیشتری رعایت می‌شد.

آن ریشه‌های مشترک را با نظریه ندارد، کاری بس دشوار است و به گمان من، از نظریه‌پردازی مشکل‌تر. همان طور که گفتم، حدی از این ناکامی معمولاً هست و حتی در آثار بزرگان هم دیده می‌شود؛ برای مثال، می‌توان از چهار گزارش تذکرة الاولیاء عطار از بابک احمدی نام برد. هرچند به صراحت چنین هدفی برای کتاب تعیین نشده است، اما وقتی اثری نقادانه را از کسی می‌خوانید که در کارنامه گذشته‌اش ساختار و تأویل متن را دارد، نمی‌توانید از دام چنین وسوسه‌ای خارج شوید که هر گزارش یا خوانش او در چنین کتابی، پلی است میان هزار سال فاصله در دو فرهنگ متفاوت. حداقل برای من این انتظار طبیعی می‌نمود. در نقد اجتماعی رمان هم سوآلی که از این منظر برای من پیش آمد، ارتباط بخش اول و دوم کتاب است؛ یعنی نظریه و نقد. فکر کردم اگر از برخی از موارد نادر صرف‌نظر کنیم، با حذف بخش اول چه تغییری در بخش دوم پیش می‌آید؟ یعنی تصور کنیم کتاب بخش نظری بحث را نداشت. در شکل ظاهری کتاب نیز همین مطلب دیده می‌شود. موارد ارجاع به بخش اول انگشت‌شمار است؛ در حالی که در نظیر این آثار معمولاً انتظار بر این است که بخش دوم سوار بر بخش اول باشد، که همان طور که گفتم، کاری دشوار است. پیشنهادی که می‌شود برای چنین آثاری مطرح کرد، اضافه کردن بخشی است که مؤلف در آن به تلیق و تطبیق نظریه‌مبدأ با فرهنگ مقصد کوشیده و همخوان‌ها و ناهمخوان‌ها را با دلیل اثبات کند. حتماً این کار در تبیین نظریه کتاب مفید خواهد بود و راه را حتی برای خود مؤلف و به تبع او، مخاطب روشن می‌کند.

حرف آخر اینکه به اعتقاد من کتاب نقد اجتماعی رمان معاصر فارسی به رغم تمام مسائلی که بیان کردم، به عنوان کتاب آغازگر در این عرصه و اولین گام در این حوزه، اثری قابل‌قبول است؛ چرا که هیچ اثری در خالاً به وجود نمی‌آید و بخش بزرگی از قدرت و ضعف هر اثری مربوط به پیشینه آن است. به گمان من زمانی می‌توان به نقد منطقی دست یافت که آن را در کنار آثار مشابهِش ببینیم. بسیاری از مباحث نقد اجتماعی رمان، جز مباحثی خام و پراکنده در نقد ما نبوده است؛ هرچند که سال‌ها این نگاه بر نقد ما حاکم بوده است. جمع‌آوری و طبقه‌بندی این مباحث از مراجع گوناگون و با دیدی علمی، کاری است سخت و طاقت‌فرسا و مشقت آن را تنها کسی درک می‌کند که دستی به قلم داشته باشد.

نقد اجتماعی رمان در کل نسبت به نوشته‌های گذشته گامی بلند برداشته و راه را برای تحقیقات بعدی هموار کرده است و صمیمانه برای ایشان آرزوی موفقیت و کارهای ماندگارتر می‌کنم.

**رحیمی:** با تشکر از جناب آقای حقیقی. در ادامه در خدمت جناب آقای دکتر عسگر عسگری، مؤلف محترم کتاب، هستیم. آقای دکتر عسگری در سال ۱۳۷۷ مدرک کارشناسی خود را از دانشگاه علامه طباطبایی دریافت کرده‌اند و در سال ۱۳۸۰ مدرک کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی را از دانشگاه تربیت مدرس اخذ نموده‌اند. موضوع پایان‌نامه کارشناسی ارشد ایشان «نقد و بررسی آثار داستانی ابراهیم گلستان» بوده است که در سال ۱۳۸۰ از این پایان‌نامه دفاع نموده‌اند و این پایان‌نامه در سال ۱۳۸۱ در هفتمین دوره پایان‌نامه سال دانشجویی جهاد دانشگاهی، به عنوان یکی از پایان‌نامه‌های برتر لوح تقدیر دریافت

کرد. جناب آقای دکتر عسگری در سال ۱۳۸۵ از دانشگاه تربیت مدرس با دفاع از پایان‌نامه‌ای که در جلسه امروز به عنوان کتاب نقد می‌شود، مدرک دکتری اخذ کردند و در حال حاضر نیز عضو هیئت‌علمی دانشگاه اصفهان هستند. از ایشان تقاضا می‌کنم مطالبی را که درباره کتاب مدنظر دارند، بیان نمایند.



### دکتر عسگری: خدمت سروران

گرامی و استادان بزرگوار که امروز لطف کردند و به جلسه تشریف آوردند، سلام عرض می‌کنم. از جناب آقای دکتر پارسانسب و آقای حقیقی که با دقت تمام کتاب را مطالعه نموده‌اند نیز تشکر می‌نمایم. من قصد داشتم نخست درباره فصول کتاب صحبت نمایم، که آقای رحیمی زحمت کشیدند و مطالب لازم در این زمینه را بیان نمودند؛ لذا از این مطلب صرف‌نظر می‌کنم و اگر اجازه بدهید، نظرات خود را درباره پرسش‌هایی که مطرح شد، عرض می‌نمایم. دکتر پارسانسب، که بحق از صاحب‌نظران ادبیات معاصر فارسی و به طور کلی ادبیات داستانی فارسی هستند و کتاب رمان تاریخی ایشان هم از منابع مورد استفاده من در این کتاب بوده است، نظراتی را بیان نمودند که طرح آنها زیاد هم دور از انتظار من نبود و تا حدود زیادی با نظراتی که بیان نمودند، موافق هستم. من این مطالب را یادداشت کرده‌ام و درباره مواردی که لازم می‌دانم، توضیحاتی بیان کنم و نیز درباره نکاتی که احیاناً با آنها موافق نیستم. اولین نکته‌ای که آقای دکتر پارسانسب بیان نمودند، شکل رساله‌ای کتاب و لزوم خارج کردن آن از شکل و صورت پایان‌نامه‌ای بود. من نظر دکتر پارسانسب را می‌پذیرم؛ اما به دلیل اینکه قصد داشتم تصویر این دوران و این کار دانشگاهی را به صورت رمانتیک‌تری برای خود حفظ نمایم، تصمیم گرفتم آن را به همان شکل و صورت پایان‌نامه‌ای به چاپ رسانم. واقعیت این است که تبدیل مقدمه رساله به مقدمه کتاب، کار سختی نیست؛ اما من به دلیل وسواس کاری، ترجیح دادم کار را به صورت و شکل اولیه آن به چاپ رسانم؛ ضمن اینکه بنده اصرار داشتم اثر مذکور به شکل رساله‌ای دانشگاهی چاپ شود تا کسانی که کتاب را مطالعه می‌نمایند، به مزیت‌ها و معایب رساله‌های دانشگاهی پی ببرند. نکته دیگری که جناب دکتر پارسانسب بدان اشاره نمودند، درباره جامعه‌شناسی کتاب است. جامعه‌شناسی کتاب که بدان اشاره شده است و در بردارنده نظریات روبرت اسکارپیت فرانسوی است، درست است که جامعه‌شناسی کتاب است؛ اما جامعه‌شناسی کتاب‌های ادبی است و رابطه مخاطبان با فرآورده‌های فرهنگی و ادبی را نشان می‌دهد، نه رابطه مخاطبان با آثار علمی را. ما باید این نکته را در نظر بگیریم که برخلاف ایران، که مخاطبان اکثراً آثار ادبی و فرهنگی را مطالعه می‌کنند، در غرب مخاطبان آثار دیگر را نیز مطالعه می‌نمایند و مطرح

کردن این نوع نظریات روبرت اسکارپیت به عنوان جامعه‌شناسی ادبیات، چندان هم بی‌ربط نبوده است؛ زیرا در ایران رمان‌ها و داستان‌های کوتاه در بسیاری از موارد به انتخاب خود خواننده نیست؛ بلکه به انتخاب نشریه‌ها و نظر منتقدان است و این مسائل باید مطرح می‌شد. مسئله دیگری که جناب دکتر پارسانسب به آن اشاره نمودند، تغییر عنوان کتاب به «جامعه‌شناسی رمان معاصر فارسی» است. منظور من انجام همین کار، یعنی «جامعه‌شناسی رمان معاصر فارسی» بوده است؛ اما عنوانی که در دانشگاه برای این رساله تصویب شد، «نقد اجتماعی رمان معاصر فارسی» بود. بعدها وقتی قرار شد رساله به صورت کتاب درآید، من در آغاز تصمیم گرفتم همین عنوان، یعنی «جامعه‌شناسی رمان معاصر فارسی» را به کار ببرم؛ اما بعد به این نتیجه رسیدم که به دلیل اینکه این عنوان، عنوانی دقیق و علمی است، از عهده تبیین کار بر نمی‌آید؛ لذا با وجود اینکه این عنوان، یعنی «نقد اجتماعی رمان معاصر»، عنوانی کلی‌تر و غیرعلمی‌تر است، این مسئله را که رمان‌ها حتماً بر اساس نظریه‌ها انتخاب شده است، کم‌رنگ می‌نماید و مسئولیت من نویسنده، به عنوان جامعه‌شناس ادبیات، کمتر می‌شود. درباره فاصله بین نظریه و نقد علمی نیز باید بگویم که من هم معتقدم فاصله بین این دو در مباحث مربوط به ادبیات بسیار زیاد است؛ اما بحث بر سر این است که مثلاً آیا ما می‌توانیم نظریه‌های لوکاچ و گلدمن درباره رمان را در ادبیات فارسی به کار بگیریم؟ و آیا می‌توانیم بگویم که در ایران نیز رمان فرد مسئله‌دار، یعنی رمانی که به توصیف و توضیح فرد مسئله‌دار می‌پردازد، تألیف شده است؟ ما چند رمان می‌توانیم نام ببریم که قهرمان یا ضدقهرمان رمان، فرد مسئله‌دار به مفهوم غربی کلمه است؟ و آیا می‌توانیم بگویم که راوی بوف کور، آیدین سمفونی مردگان و یا فرهاد نیمه غایب، انسان مسئله‌دار است؟

وقتی ما این نظریه‌ها را مطالعه می‌کنیم و درباره ساختارهای فرهنگی، اجتماعی و تطبیق آن بر ادبیات داستانی صحبت می‌کنیم، بین نظریه تا اثر

در دنیای غرب و نیز بین نظریه تا شخصیتی که می‌خواهد در رمان فارسی نقش فرد مسئله‌دار را ایفا کند، فاصله زیادی می‌بینیم. من اسم کتاب را *نقد اجتماعی رمان معاصر فارسی* گذاشته‌ام و روی فارسی بودن آن بسیار تأکید دارم. واقعیت این است که رمان فارسی، رمان ایرانی است. ما نمی‌توانیم بگویم الگوی رمان معاصر فارسی کدام‌یک از آثار غربی بوده است؛ برای نمونه، دقیقاً نمی‌توانیم بگویم که بوف کور هدایت، تقلید از فلان اثر فلان نویسنده بوده و یا اینکه تواردا نوشته شده است.

به عقیده من، انسان داستان ایرانی و راوی داستان ایرانی، ایرانی است و در دنیای زبان فارسی، در جامعه ایرانی زندگی کرده است و با دنیایی که شخصیت‌های کامو و یا کافکا در آن زندگی می‌کنند، فاصله و تفاوت بسیار زیادی دارد؛ بنابراین مسئله‌دار بودن راوی بوف کور، با مسئله‌دار بودن شخصیت‌های کافکا، کامو و دیگران تفاوت‌های زیادی دارد و به همین دلیل است که نظریه جامعه‌شناختی که آثار غربی را مطالعه می‌کند، بر آثاری که قبلاً تألیف شده، بنا شده است؛ مثلاً آثاری تألیف شده‌اند و بعد لوکاچ می‌آید و این آثار را بررسی می‌کند و در اینجا بین شخصیت اجتماعی و اثر، کنش و واکنش و داد و ستد و به طور کلی، عامل چندانی برقرار نیست؛ برای نمونه، ما نمی‌توانیم بگویم راوی بوف کور نمونه‌های زیادی دارد و یا شخصیتی که در بوف کور تصویر شده است، در جامعه ایرانی آن روز نمونه‌های فراوانی دارد؛ لذا من فاصله بین نظریه تا نقد علمی را تأیید می‌کنم و تقریباً در همه مکاتب ادبی و سبک‌های شعری که نظریه‌های مربوط به آنها را از غربی‌ها اخذ می‌کنیم، نمی‌توانیم فاصله بین این نظریه‌ها را با آثار ادبی کم کنیم و بر اساس آن نظریه‌ها کاری ارائه دهیم. بنابراین من هم با نظر آقای دکتر پارسانسب موافقم. معتقدم تطبیق نظریه‌های لوکاچ بر ادبیات فارسی کار دشواری است و رمان فارسی از نظر صورت، وامدار رمان غربی است و از نظر درون‌مایه و مصالح تا حدود زیادی مستقل است. واقعیت این است که هر رمانی دارای ساختارهای مختلفی نظیر ساخت اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و ساخت ادبی است و من نیز با این نظر موافق هستم که تعهد ادبیات، پیش از هر چیز به ادبیت خود است؛ به این معنا که اثر ادبی پیش از هر چیز باید ادبیت خود را ثابت کند و در مرحله بعد درباره موضوعی که خارج از ادبیت اثر است، صحبت کند. در بررسی رمان‌هایی مثل مدیر مدرسه و باغ بلور که ایدئولوژی بر ادبیت متن پیشی می‌گیرد، بنده این نظر را ابراز داشته‌ام که نویسندگان این دو اثر پیش از آنکه در اندیشه خلق رمانی با ساخت فنی و هنری باشند، به دنبال تثبیت و تجسم ایدئولوژی هستند. بنابراین در این نوع آثار، بیشتر تحلیل محتوایی مورد نظر بوده است؛ البته در برخی موارد ساخت ادبی نیز که برجسته به نظر می‌رسیده، مورد توجه قرار گرفته است؛ مثلاً در مقایسه اثر دولت‌آبادی با نفرین زمین آل احمد، این مسئله بیان شده است که موضوع هر دو کتاب با وجود اینکه دولت‌آبادی از دنیای رمان آگاه است و می‌داند که زبان و دنیای رمان، دنیایی است که در آن شخصیت‌ها و حوادث باید به صورت تخیلی و هنری و غیرمستقیم عرضه شوند، یکی است.

درباره بحث‌های حاشیه‌ای که مربوط به اول کتاب است و به سال انتشار اثر و نظر دیگران می‌پردازد، باید بگویم این موضوع نیز به نوعی در تقسیم‌بندی جامعه‌شناسی اثر می‌گنجد و این نکته که برداشت دیگران از کتاب‌ها و نقدی که بر کتاب‌ها می‌نویسند، چه تأثیری بر آثار بعدی

## حقیقی: درباره انتخاب کتاب‌ها دو نکته به

نظرم می‌رسد؛ نخست اینکه به نظر می‌رسد

رنالیسم اساس انتخاب این ۱۰ اثر بوده است؛

البته به انواع مختلف رنالیسم هم توجه

داریم. طبیعی است که رنالیسم نیمه غایب

با رنالیسم چشم‌هایش یا شوهر آهو خانم

تفاوت دارد. اگر شوهر آهو خانم را اثری

رنالیستی متعلق به قرن نوزدهم بدانیم،

می‌توان سووشون را اثری متعلق به اوایل

قرن بیستم و مثلاً نیمه غایب و سمفونی

مردگان را در اصطلاح، نئورنالیسم دانست

حقیقی درباره  
رنالیسم چشم‌هایش  
شوهر آهو خانم  
تفاوت دارد  
اگر شوهر آهو خانم  
را اثری رنالیستی  
متعلق به قرن  
نوزدهم بدانیم  
می‌توان سووشون  
را اثری متعلق  
به اوایل قرن  
بیستم و مثلاً  
نیمه غایب و  
سمفونی مردگان  
را در اصطلاح  
نئورنالیسم  
دانست

نویسندگان می‌گذارد، ذیل همین مقوله بررسی می‌شود.

مسئله دیگر، مخالفت آقای دکتر پارسانسب با سند اجتماعی بودن اثر ادبی است. آقای دکتر با این نظر که «اثر ادبی، سند اجتماعی است»، مخالف هستند. به عقیده من برای پاسخ به این مسئله و برای اینکه اختلاف از میانه برخیزد، نخست باید «سند اجتماعی» را معنی کنیم و توضیح دهیم که منظورمان از «سند اجتماعی» چیست. واقعیت این است که آثار ادبی، نمودار یک دوران هستند و ما نمی‌توانیم بگوییم «زمستان» اخوان ثالث، سند اجتماعی نیست. «زمستان»، سندی اجتماعی است که به شکلی هنری بیان شده و خیلی واضح‌تر و صریح‌تر از گزارش روزنامه‌ها و مجلات می‌تواند نمودار دوران شکل‌گیری و پیدایش این شعر باشد. اگر ما بتوانیم دنیای تخیلی شعر «زمستان» یا «کوچه‌باغ‌های نیشابور» را توضیح دهیم، متوجه می‌شویم در دوره‌ای که روزنامه‌ها و مجلات نمی‌توانستند واقعیت‌های اجتماعی را ثبت نمایند، شاعری می‌توانسته است این دوران را ثبت نماید و محتوای فزّاری را که در گزارش‌های رسمی نمی‌توان آشکارا بیان کرد و اگر بیان نشود، به بوتۀ فراموشی سپرده می‌شود، این نوع آثار می‌توانند به این دوران و فضاهای فکری، سیاسی و فرهنگی این دوران تجسم بخشند و آن را ثبت و بایگانی کنند تا بعدها بتوانیم به این آثار به عنوان اسناد اجتماعی بنگریم. در سایر ادبیات‌ها نیز همین‌گونه است؛ مثلاً ما اسناد اجتماعی دوران استالین را چگونه می‌توانیم به دست آوریم و مطالعه کنیم؟ تازه اگر هم به دست آوریم، از گزارش‌های خشک آماری مطلب خاصی دستگیرمان نخواهد شد؛ حال آنکه با مطالعه یک رمان سولژنیستی می‌توانیم به مسائلی که در آن دوران امکان بیان آنها وجود نداشته است، واقف شویم. بنابراین این نوع آثار، اسناد اجتماعی هستند؛ اسنادی که به زبانی خاص بیان شده‌اند و اهمیت آنها در همین نکته، یعنی بیان آنها به زبانی خاص و عرضه آنها با بیانی تخیلی و هنری، است.

درباره ترجیح سنگ صبور بر تنگسیر نیز باید بگوییم، به عقیده من نیز سنگ صبور اهمیت بیشتری دارد؛ اما به این دلیل که تنگسیر در میان آثار چوبک اثری استثنائی است، لازم دانستم به این اثر بپردازم.

درباره نظرات جناب آقای حقیقی، که حقیقتاً نشان‌دهنده توانایی ایشان در شناخت منابع مربوط به ادبیات داستانی است، باید بگوییم من کار آقای شادرو را با حوصله مطالعه نمودم؛ اما از آن استفاده نکردم؛ اگر استفاده می‌کردم، حتماً جزء منابع ذکر می‌نمودم. البته شکی نیست که این اثر، اثری برجسته و مهم است؛ اما در حیطه جامعه‌شناسی به مفهوم اسکارپیتی قرار می‌گرفت تا جامعه‌شناسی ادبیات به معنی محتوای ادبی یا تحلیل محتوای ادبی. منابعی هم که جناب آقای حقیقی درباره کارهای جناب آقای دکتر ذبیح‌الله صفا و مرحوم جمال‌زاده و غیره به آنها اشاره نمودند، واقعیت این است که من به این منابع مراجعه نکردم و شاید بهتر می‌بود مراجعه نموده و از آنها استفاده می‌کردم. درباره اشاره نکردن به شاندی و دیگران نیز باید بگوییم، کار من ارتباطی به این نویسندگان و آثار آنها نداشته است. ترجمه باخترین نیز که در صفحه ۳۳ ذکر شده است، ترجمه مقاله‌ای است از باخترین که نشانی آن در همین صفحه آمده است و به گمانم ترجمه نیز به درستی صورت گرفته است؛ چون در آغاز مطلبی را توضیح می‌دهد و بعد داخل پیرانتر مطلب قبلی را نفی می‌کند و می‌گوید: رمان، نوعی ادبی است

که دقیق طراحی شده است (در حالی که رمان‌هایی هستند که توصیف خالص هستند و بس)؛ رمان، نوع ادبی جدی و پیچیده‌ای است (حال آنکه رمان‌های بسیاری برای سرگرمی صرف نوشته می‌شوند)؛ رمان، داستانی عاشقانه است (هرچند عالی‌ترین نمونه‌های رمان اروپایی کاملاً خالی از عناصر عاشقانه‌اند)؛ رمان، نوع ادبی منثور است (اگرچه رمان‌های عالی در قالب نظم نیز وجود دارند). البته من اطلاع ندارم کدام رمان‌ها در قالب نظم است؛ شاید منظورشان تراژدی فاوست باشد.

این نکته را که در برخی موارد تاریخ‌ها پس و پیش شده است، می‌پذیرم؛ مثلاً در تاریخ‌های میلادی، سال تولد، در سمت راست و سال مرگ، در سمت چپ نوشته شده است و برعکس.

درباره احمد محمود و اینکه چرا رمان همسایه‌ها که مهم‌ترین اثر اوست، انتخاب نشده است، باید بگوییم افراد زیادی این سؤال را مطرح کرده‌اند؛ من نیز نظر این دوستان درباره لزوم انتخاب این اثر را می‌پذیرم و خدمت دوستان عرض می‌نمایم که من ناچار بودم طبق طرح پایان‌نامه پیش بروم. بنده مدتی است کار جدیدی را آغاز کرده‌ام که کاری مستقل است و از نظر روش، با کار گذشته متفاوت است و در این اثر صفحات بسیاری به هریک از این رمان‌ها اختصاص داده شده است و این گونه نیست که خلاصه اثر، نه صفحه از ده صفحه را به خود اختصاص داده باشد. البته به عقیده من در کتاب نقد اجتماعی رمان نیز این گونه نبوده و ترجیح من این بوده است که خودم آثار را خلاصه‌نمایم و تأکید من در این خلاصه‌ها بر حوادث و شخصیت‌های رمان بوده است.

نکته دیگری که جناب آقای حقیقی نیز بدان اشاره نمودند، فاصله بین نظریه تا عمل است. همان گونه که عرض کردم، من این مسئله را می‌پذیرم؛ ولی واقعیت این است که توصیف نظریه‌ها کاری بسیار دشوار است. گاهی توصیف یک پاراگراف از نظریات لوکاچ و گلدمن و دریافت بن‌مایه‌های فکری و فلسفی این نظریه‌ها و ترجمه و بیان آنها به زبانی دیگر، کاری بسیار دشوار است و مترجم توانایی همچون پاینده قادر است چنین کاری را به نحوی شایسته انجام دهد.

نکته دیگر اینکه مبنای ما برای انتخاب این رمان‌ها، رئالیستی بودن

### حقیقی: کتاب نقد اجتماعی رمان از دو

#### بخش تشکیل شده است؛ بخش اول

مربوط به تئوری‌های داستان و نظریه‌هایی

است که به بحث درباره جامعه و ادبیات

می‌پردازند، و بخش دوم هم به نقد عملی

رمان فارسی اختصاص دارد. به گمان من،

بخش اول از بحث‌های راهگشا در زبان

فارسی است؛ چرا که در نگارش این بخش،

منابع و آرای مختلفی دیده شده و بحث‌ها

به نسبت قوام یافته‌اند



**حقیقی: شاید بهتر بود مؤلف محترم از ذکر مجدد و تفصیلی خلاصه‌ها خودداری می‌کردند و به جای آن بر وسعت نقد می‌افزودند، یا در کنار این خلاصه‌ها بیشتر به نقد پرداخته می‌شد؛ چرا که در شکل حاضر، حجم غالب نقدها را خلاصه و پی‌رنگ داستان‌ها در بر گرفته و نقد اجتماعی، که بحث اصلی کتاب است، کم‌فروغ مانده است**

آنها نبوده است؛ ما نمی‌توانیم بگوییم سمفونی مردگان را به این دلیل که رئالیستی است، انتخاب کرده‌ایم؛ یا دربارهٔ رمان نیمهٔ غایب که رمانی مدرن است، نمی‌توانیم بگوییم رئالیستی به مفهوم واقعی کلمه است؛ اما در عین حال، رئالیستی نیز هست؛ چون پیچیدگی و دشواری ندارد و ما سرانجام می‌توانیم به داستان اصلی پی ببریم.

نکتهٔ آخر اینکه من نظرات دوستان را یادداشت کرده‌ام و اگر کتاب به چاپ دوم رسید، حتماً آنها را اعمال خواهیم کرد.

**رحیمی:** بنده هم سؤالی از خدمت استادان عزیز دارم و پیش از مطرح کردن سؤال، لازم می‌دانم مقدمه‌ای کوتاه عرض نمایم. واقعیت این است که هر موضوع یا مطلبی می‌تواند دستمایهٔ تحقیق و پژوهش قرار گیرد و طبیعتاً دارای مقدماتی خواهد بود. این مقدمات در پایان‌نامه‌ای که دربارهٔ داستان تألیف می‌شود، می‌تواند مقدمهٔ کتاب نیز باشد؛ لذا می‌توانیم به دو صورت به این قضیه بنگریم؛ اول اینکه بخشی از مقدمات بحث را جزء دانسته‌های تعیین‌شدهٔ مخاطبان به حساب آوریم و به سرعت از آنها عبور نماییم؛ دوم اینکه مینا را بر این قرار دهیم که تمام مباحث مربوط به یک موضوع را از آغاز پیدایش تا زمان موردنظر مطرح نماییم. در پایان‌نامه‌ها چنین تکلیفی وجود دارد؛ یعنی دانشجویان موظف هستند در مقدمه به تمامی مباحث مربوط به موضوع و به عبارت دیگر، به تاریخچهٔ آن اشاره نمایند. حال، سؤال من این است که آیا در تألیف کتاب نیز چنین الزامی وجود دارد؟ به گمان من، در کتاب *نقد اجتماعی رمان معاصر فارسی* قسمتی که به مقدمات شکل‌گیری ده رمان برگزیده، سیر تاریخی این موضوع و روند تغییرات رمان در دورهٔ پهلوی می‌پردازد، صفحات بسیار کمی را به خود اختصاص می‌دهد؛ حال آنکه به گمان من این مطالب با متن داستان‌های برگزیده ارتباط بیشتری دارد؛ لذا خواننده‌ای که در این کتاب با تاریخچهٔ داستان‌نویسی از پیش از اسلام تا مشروطه مواجه می‌شود، انتظار دارد وضعیت اجتماعی این دوره به تفصیل بیشتری بیان شود؛ حتی به نظر می‌آید ضرورت طرح این مباحث بیشتر از مطالبی است که به تفصیل در مقدمه ذکر شده است.

**پارسانسب:** پاسخ این پرسش را جناب آقای عسگری در خلال مطالبشان بیان نمودند و فرمودند که قصد داشته‌اند پایان‌نامه را به

همان صورتی که تألیف شده است و در همان حال و هوا حفظ نمایند تا خواننده‌ای که کتاب را مطالعه می‌نماید، متوجه شود که این پایان‌نامه در چه شرایطی تألیف شده است. از این توضیح که بگذریم، به نظر بنده نیز مقدمهٔ این کتاب، مخصوص رساله است و اگر جناب آقای عسگری روزی تصمیم بگیرند این دیدگاه را کنار بگذارند و با دیدی پژوهشی به این کتاب بنگرند، ذکر مقدمه با این تفصیل را ضروری نخواهند دانست. دربارهٔ بحث رمان اجتماعی و لزوم پرداختن به آن با تفصیل بیشتر، باید بگوییم به عقیدهٔ من این موضوع نیز چندان جای بحث ندارد. تحلیل جامعه‌شناختی رمان به این معنی نیست که ما بیاییم و فقط رمان‌های اجتماعی را با این ملاک بررسی کنیم؛ لذا با چنین دیدگاهی به موضوع نگرستن، کار ما را محدود خواهد کرد. واقعیت این است که هر نوع رمانی را با این دیدگاه می‌توان تحلیل کرد؛ با این تفاوت که برخی از رمان‌ها، مثل رمان‌های درجهٔ دو و سه، ساده‌تر، و برخی دیگر به سختی و دیرتر تن به این تحلیل می‌دهند. حتی در رمان‌های تاریخی نیز که جنبه‌های رمانتیک دارند، می‌توان تحلیل‌های جامعه‌شناسانه ارائه نمود.

نکته‌ای را نیز در پایان لازم می‌دانم یادآوری نمایم، آن هم اینکه به عقیدهٔ من اطلاق عبارت «سند اجتماعی» به رمان‌ها، پایین آوردن ارزش رمان است. از اخوان پرسیدند: شعر «زمستان» با این همه صراحتی که دارد، آیا می‌تواند ما را به لایه‌های اجتماعی اثر برساند، اخوان گفته بود من در این شعر فقط زمستان را توصیف کرده‌ام و اصلاً قصد پرداختن به اوضاع زمانه را نداشته‌ام؛ لذا محدود کردن اثر ادبی به سند اجتماعی، کار درستی به نظر نمی‌رسد. دربارهٔ «فرد مسئله‌دار» نیز باید بگوییم اگر ما تعریف خود از رمان را مشخص کنیم، متوجه می‌شویم که رمان بدون فرد مسئله‌دار وجود ندارد و رمان از آن فرد مسئله‌دار است؛ منتها مسئله‌ای که در اروپا و غرب است، با مسئلهٔ من و شما متفاوت است.

**حقیقی:** اگر اجازه بدهید، من هم در تأیید فرمایش‌های جناب دکتر عسگری نکته‌ای را اضافه کنم. ادوارد سعید در کتاب معروف خودش، *the world*، اعتقاد دارد هر فرهنگی که با اندیشه‌ای تازه از فرهنگی دیگر روبه‌رو می‌شود، با کلیت خود با آن برخورد می‌کند و سعی در تحلیل و تطبیق آن می‌کند؛ مطلبی که گویا هنوز جامعهٔ ما در برابر فرهنگ جهانی با آن درگیر است و تنها مختص ادبیات نیست.

**رحیمی:** سؤال دیگر بنده در خصوص ترجیح تنگسیر بر سنگ صبور است. جناب آقای عسگری، شما فرمودید دلیل انتخاب این اثر، تفاوت آن با سایر آثار چوبک بوده است؛ حال آنکه ترجیح تنگسیر بر سایر آثار چوبک، صرفاً به دلیلی که فرمودید، چندان منطقی به نظر نمی‌رسد و آیا به نظر شما بهتر نبود برای بررسی دیدگاه‌های اجتماعی چوبک، اثر دیگری از این نویسنده انتخاب می‌گردید؟

**عسگری:** فرمایش شما را می‌پذیرم؛ اما بنده در انتخاب اثرها آزادانه عمل نکرده‌ام و انتخاب آنها با نظر شخصی من صورت نگرفته است؛ ضمن اینکه باید پذیرفت که تنگسیر، اثری خوشبینانه، حماسی و به نوعی غیرواقعی است.

**رحیمی:** از دوستان عزیز حاضر در جلسه و همچنین استادان گرامی که با حضور خود به محفل ما رونق بخشیدند، سپاسگزاری می‌نمایم.